



تبارشناسی نگاره‌های قدرت فره ایزدی در اسطوره‌های شاهنامه با تکیه بر نظریات میشل فوکو

نصرت‌الله احمدی فرد^۱، علی حیدری^۲ ID*، مسعود سپه‌وندی^۳

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران، ahmadifard455@gmail.com
^۲ (نویسنده مسئول) استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران، heydari99@vatanmail.ir
^۳ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران. Sepahvandi4522@gmail.com

چکیده

تمدن و فرهنگ ملت‌ها از مؤلفه‌هایی همانند اصالت، مدنیت و آرمان‌گرایی شکل می‌گیرد و با قدرت سیاسی و اجتماعی پایدار می‌ماند. قدرت رابطه‌ای اجتماعی است و ادبیات اسطوره‌ای و حماسی، بهترین گزینه برای آشنایی با تمدن و فرهنگ مردمانی است که در بطن تاریخی خود اساطیر و پادشاهان نامداری داشته‌اند. اساطیر، سرچشمه جهان‌بینی و آمال یک قوم یا نژاد هستند. فره‌ایزدی و اثرات قدرت این فره نیز یکی از این آبشخورهای باستانی است. آرای تبارشناسی فوکو به بن‌مایه‌های تاریخ نظر دارند و رد قدرت را پیگیری می‌کند، ولی تفاوت ماهوی و ذاتی آن‌ها با روش‌های تاریخی کاملاً محسوس است. فوکو معتقد است: قدرت، امری مولد است و هویت و ذهنیت را تولید می‌کند. از نظر او قدرت صرفاً از یک منبع نشأت نمی‌گیرد و نمی‌توان فقط دولت یا پادشاهان را منشأ ایجاد قدرت دانست. این پژوهش به روش توصیفی و تحلیلی و با تکیه بر داده‌های منابع کتابخانه‌ای به رشته تحریر درآمده است یافته‌های پژوهش حاکی از این است که در تبارشناسی اساطیر، به چگونگی پیدایش، زایش و خاستگاه نظم حاکم بر جهان توجه می‌شود اما از نگاه فوکو هیچ‌کس نمی‌تواند از قدرت بگریزد، هرچند ردپای قدرت را نمی‌توان تنها در یک فرد، پادشاه، حکومت یا دیکتاتور جست‌وجو کرد. قدرت در همه سطوح و زوایای اجتماعی پخش و گسترده است. این پژوهش در پی آن است که براساس آرا تبارشناسانه میشل فوکو دانشمند فرانسوی اثرات «قدرت فره ایزدی» را در بین برخی اساطیر شاهنامه بررسی کند. در این میان بخش‌های مهمی از این اثرات در برخی نگاره‌های نسخ مصور مشهود است.

اهداف پژوهش:

۱. بررسی اثرات قدرت فره‌ایزدی اساطیر شاهنامه با تکیه بر نظریه میشل فوکو.
۲. بررسی تبارشناسی قدرت فره‌ایزدی در نگاره‌های شاهنامه.

سؤالات پژوهش:

۱. براساس نظریه میشل فوکو اثرات قدرت فره‌ایزدی چه بازتابی در برخی اساطیر شاهنامه دارد؟
۲. تبارشناسی قدرت فره‌ایزدی در نگاره‌های مربوط به اساطیر شاهنامه چگونه است؟

اطلاعات مقاله

مقاله پژوهشی

شماره ۴۷

دوره ۱۹

صفحه ۲۰ الی ۳۹

تاریخ ارسال مقاله: ۱۳۹۹/۰۲/۰۴

تاریخ داوری: ۱۳۹۹/۰۵/۲۹

تاریخ صدور پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۱۴

تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۰۹/۰۱

کلمات کلیدی

تبارشناسی،
فره ایزدی،
قدرت،
فوکو،
نگاره‌های شاهنامه.

ارجاع به این مقاله

احمدی فرد، نصرت‌الله، حیدری، علی، سپه‌وندی، مسعود. (۱۴۰۱). تبارشناسی نگاره‌های قدرت فره ایزدی در اسطوره‌های شاهنامه با تکیه بر نظریات میشل فوکو. مطالعات هنر اسلامی، ۱۹(۴۷)، ۲۰-۳۹.



dorl.net/dor/20.1001.1.1735708.1401.19.47.3.1



dx.doi.org/10.22034/IAS.2020.254472.1422

مقدمه

مکتب‌های مختلف اسطوره‌شناسی، اسطوره‌ها را براساس دیدگاه خاص خود تحلیل می‌کنند و غالباً تصور آن‌ها از خاستگاه اسطوره‌ها و تحلیل آن‌ها از داستان‌های اساطیری فاصله زیادی از هم دارد. مسئله مهم در این‌جا این است که انسان آغازین نبردی دشوار با طبیعت قرار داشته است. انسان ادوار باستانی به‌صورت مدام با مسئله تولد، گذران زندگی و مرگ در پیوند بوده، بی‌آنکه دلیل خاصی برای این اتفاقات در نظر داشته باشد. اگر بخواهیم به‌صورت ساختاری و علمی به این مقوله پردازیم باید به تبارشناسی این اساطیر پرداخت. تبارشناسی رد و اثر قدرت را کاوش می‌کند و به پیامدهای آن می‌پردازد، به‌نظر می‌رسد به‌زعم پژوهشگران ایران و جهان، تبارشناسی به‌منزله تحلیل مبدأ در محل اتصال بدن و تاریخ است که در آن خانواده از شکل هسته‌ای‌مانند اولیه در دوران شکار، با ورود به عصر کشاورزی و کاسته‌شدن از تحرک و جابه‌جایی، شکل گسترده به خود می‌گیرد. خانواده و تبارشناسی اسطوره‌ها در شاهنامه، یکی از منابع با ارزش برای شناخت رویدادها و پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی است. ماکس وبر می‌گوید: «قدرت یعنی تحمیل اراده کسی بر دیگران». با این تعریف، می‌شود بیان کرد که در تحلیل قدرت با دو کس در جامعه سروکار داریم؛ یکی کسی که اراده خود را بر دیگران تحمیل می‌کند و دیگری کسی که تسلیم این تحمیل می‌شود. پس قدرت رابطه‌ای اجتماعی است (رحیمی، ۱۳۶۹: ۱۱). امروزه شاهنامه حکیم توس را از اصلی‌ترین منابع برای فهم و کشف تبارشناسی و خاستگاه‌های متفاوت دوره‌های اساطیری و قبل از اسلام می‌دانند. یکی از این باورها قدرت فره‌ایزدی و اثرات بر خویش‌کاری‌ها و کارکردهای شخصی و جمعی اساطیر است.

تبار و خاستگاه اسطوره‌ها به‌عنوان یک اصل مهم در ساختار تاریخی و اجتماعی اساطیر محسوب می‌شود، زیرا اسطوره‌شناسی یک علم نظام‌مند محسوب می‌شود. اثر قدرت در تبارشناسی نیز یکی از رایج‌ترین مفاهیم در علوم انسانی است. می‌توان گفت قدرت، پنهان در روابط اجتماعی است و جامعه به‌واسطه قدرت، نظم می‌گیرد. در نگرش سیاسی و فلسفی عمومی معاصر، قدرت همواره معادل حکومت و در گذشته، قدرت معادل اسطوره‌ها و پادشاهان تلقی شده است. فوکو نظریات خاصی در این زمینه دارد و برداشت دیگران از قدرت را نوعی توهم می‌داند و اظهار می‌دارد، نباید قدرت را به‌عنوان امتیازی که تصاحب و تملک می‌شود در نظر گرفت؛ بلکه باید آن را به‌منزله شبکه‌ای از مناسبات دانست که همواره در حال گسترش و فعالیت است. در این پژوهش، تلاش خواهد شد تا اثرات قدرت فره‌ایزدی در شاهنامه فردوسی و نگاره‌های آن، براساس دیدگاه تبارشناسانه میشل فوکو و تأثیرپذیری اساطیر از این قدرت در نظم و انسجام جامعه آن دوره بررسی و کاوش شود.

پژوهش‌هایی که درباره فوکو انجام شده است از قبیل نوابخش و کریمی (۱۳۸۸) در مقاله «واکاوی مفهوم قدرت در نظریات میشل فوکو»، به تبیین قدرت از دیدگاه فوکو پرداخته است. همچنین فتحی در مقاله‌ای با عنوان «گفتمان قدرت در اندیشه میشل فوکو»، تلاش کرده است تا به بررسی نظریه قدرت، دانش، رژیم حقیقت در چارچوب مفهوم گفتمان بپردازد. درباره شاهنامه و اساطیر آن پژوهش‌های بسیاری انجام گرفته است. مهرداد بهار با آثار مهمی چون «پژوهشی در اساطیر ایران»، «جستاری چند در فرهنگ ایران» و «از اسطوره تا تاریخ» خدمتی شایان نموده است. همچنین باید از ترجمه احمد تفضلی به کوشش دکتر ژاله آموزگار با نام «مینوی خرد» نیز باید نام برد. در میان پژوهش‌های زبان فارسی می‌توان به کتاب «تراژدی قدرت در شاهنامه» از مصطفی رحیمی اشاره کرد که به دو داستان مشخص در حوزه قدرت و پیامدهای آن پرداخته است.

۱. تبارشناسی

در بررسی تبارشناسانه باید به «نگرش ساختاری» توجه شود. نگرش ساختاری را می‌توان در چهارچوب مفهوم سیستم اجتماعی درک کرد. سیستم اجتماعی دربرگیرنده انسان‌هایی است که در پیوند با یکدیگر در رابطه با سنت و عرف و دیگر ربط‌دهنده‌های انسانی تاریخی، شکل‌دهنده اجتماع انسانی هستند که در یک مکان تبلور یافته و آن مکان در رابطه مستقیم با سیستم اجتماعی قرار دارد. تحلیل یک سیستم اجتماعی در دوره‌های تاریخی به یک ابزار تبارشناسانه نیاز دارد تا به پژوهش‌گر کمک کند فارغ از یک نگرش تکاملی که در آن سیستم‌های اجتماعی به‌سوی تکامل پیش می‌روند، به بررسی یک سیستم اجتماعی بپردازد و روند خطی-تاریخی را به کناری نهد. منظور از روند، خطی-تاریخی این است که ما همیشه تاریخ را به‌صورت خطی در نظر می‌گیریم که از نقطه A آغاز می‌شود و به نقطه B ختم می‌شود. در حالی که تاریخ نه تنها خطی نیست بلکه دارای فراز و نشیب‌های بسیاری در پیرامون گسست‌ها و پیوست‌های دوره‌های مختلف تاریخی می‌باشد. شکل زیر تفاوت بین یک نگرش خطی و یک نگرش غیرخطی به تاریخ در رابطه با تبارشناسی نشان می‌دهد.

تبارشناسی را می‌توان یک شیوه مطالعه در علوم انسانی دانست که توسط میشل فوکو ابداع و به‌کار برده شد. هرچند پیش از او فردریش نیچه در یکی از آثار سترگ خویش با عنوان «تبارشناسی اخلاق» در مفهومی دیگر و پیچیده‌تر به این امر پرداخت. ولی فوکو با الهام از اندیشه نیچه، مارکس و فروید با یک گام به جلو، تبارشناسی را در مطالعه انسان مدرن به‌کار برد (فوکو، ۱۳۸۱: ۳۲). تبارشناسی از منظر فوکو در پی مطالعه انسان مدرن به‌عنوان واقعیتی تاریخی و فرهنگی می‌باشد.

۲. تبارشناسی از دیدگاه میشل فوکو

بدون تردید نیچه به‌عنوان آغازگر تبارشناسی و فوکو -به تأثیر از نیچه- به‌عنوان گستراننده تبارشناسی، دو تن از نام‌آوران این گستره از دانش انسانی می‌باشند. «نیچه ماهیت هستی را امری تاریخی به‌شمار می‌آورد و بر این باور است که تمامی پدیده‌های موجود در تاریخ شکل گرفته‌اند. اگر امروز پدیده‌هایی وجود دارند ناشی از تکوین تاریخی آن‌هاست، اما این تکوین به شکل سلسله‌ای از رویدادهای تصادفی رخ داده است نه به شکل بسط یک جوهر در طول تاریخ» (شیرت، ۱۳۸۷: ۱۸۷). اما فقط این نمی‌تواند باشد زیرا که تبارشناسی ارتباطی ویژه با دیرینه‌شناسی دارد و نکته جالب‌تر این است گروهی معتقدند که دیرینه‌شناسی و تبارشناسی مکمل یکدیگرند و هیچ گسستی برای این دو متصور نیست؛ هرچند که در تبارشناسی بر روابط غیرگفتمانی تکیه می‌شود. نگرش تاریخی فوکو به‌هرحال در هر دو روش یکسان است. فوکو در تحلیل و شناسایی روش‌شناسی خود، درصدد باستان‌شناسی دانش بوده و آن را در برابر تاریخ و تاریخ اندیشه‌ها می‌نهد که هر دو را بیش از اندازه عقل‌گرا می‌انگارد و می‌پندارد. بدین سان تبارشناسی تاریخی بودن پدیده‌ها و اموری را که فاقد تاریخ تلقی شده‌اند، باز کرده و نشان می‌دهد که دانش وابسته به زمان و مکان است.

هدف تبارشناسی از تعقیب خاستگاه، رسیدن به ماهیت چیزها یا جستجو برای یافتن شکل راکدی که در طول تاریخ پیش آمده نیست. رازی که تبارشناسی آن را برملا می‌کند، این است که هیچ ماهیت یا وحدت اصلی برای کشف کردن وجود ندارد. «ویژگی منحصر به‌فرد تبارشناسی، تاریخی دیدن پدیده مورد مطالعه است؛ زیرا هر شناختی، ریشه در زندگی، جامعه و زبانی دارد که تاریخ را تشکیل می‌دهند» (فوکو، ۱۳۹۰: ۲۶). از دید تبارشناس، «بنیادی در پس امور و اشیاء نهفته نیست، تنها لایه‌هایی از تعبیر در کار است که روی هم انباشته می‌شوند و شکل حقیقت، ضرورت و بداهت پیدا

می‌کنند و تبارشناسی این همه را در هم می‌شکنند. انسان‌ها با تولید حقیقت و ضرورت بر خود و بر دیگران حکم می‌رانند، درحالی‌که اصل و منشاء و حقیقت جهان شمول و بی‌زمان وجود ندارد» (بشیریه، ۱۳۷۶: ۲۳).

وقتی در تبارشناسی قدرت بیان می‌شود که حقیقت بیرون از قدرت نیست یعنی حقیقت چیزی این جهانی است و هر جامعه‌ای نظام حقیقت و سیاست کلی خود را در مورد حقیقت دارد. مرداک معتقد است: «تبارشناسی واقعیت را به‌عنوان امری متصل به رابطه‌ای مدور یا سامانه‌های قدرت قلمداد می‌کند که نگهدارنده و پاسبان قدرت است و با تأثیر گرفتن از قدرت، تهییج می‌شود و توسعه می‌یابد» (مرداک، ۱۳۹۲: ۸۲-۸۱). فوکو اساساً گفتمان را امری زبانی می‌داند و عنصر بنیادین گفتمان را گزاره یا حکم می‌داند. از نظر فوکو یک جمله در مقام گزاره می‌تواند واجد همان تأثیری باشد که یک حادثه یا رویداد هست. «این جمله در قالب قواعد صورت‌بندی گفتمانی که از زندگی روزمره و عمل ناشی می‌شوند به نظامی خودبسنده تبدیل می‌شود که موضوعات، ابژه‌ها، رویکردها و جهان خارج را بر می‌سازد» (کلانتری، ۱۳۹۱: ۱۵۱). با این حال، گفتمان در نظر فوکو، تمامی کنش‌های کلامی و غیرکلامی را در برمی‌گیرد و تنها منحصر به کنش‌های کلامی نمی‌شود. همچنین، از نظر فوکو «گفتمان، راه‌های تشکیل دانش یا اعمال اجتماعی، اشکال سوژکتیویته و روابط قدرت که در چنان دانش‌هایی و روابط بین آن‌ها استقرار دارند است» (خالقی، ۱۳۸۲: ۲۶۶).

۳. نظریه قدرت میشل فوکو

قدرت، یکی از رایج‌ترین مفاهیم در علوم انسانی و اجتماعی است و می‌توان گفت جامعه به‌واسطه قدرت، نظم می‌گیرد. در نگرش سیاسی و فلسفی عمومی معاصر، قدرت همواره معادل حکومت و در گذشته قدرت معادل اسطوره‌ها و پادشان تلقی شده است. پادشاه یا اسطوره، تنها صاحب امتیاز قدرت به حساب می‌آید، چون مردم فاقد آن هستند. بر پایه این نگرش، جدال اصلی در جوامع بشری، کشمکش بین فرادستان و فرودستان برای به‌دست گرفتن تمام یا بخشی از قدرت و در پی آن رسیدن به رهایی و آزادی است، اما فوکو این برداشت از قدرت را نوعی توهم می‌داند و اظهار می‌کند، نباید قدرت را به‌عنوان امتیازی که تصاحب و تملک می‌شود، در نظر گرفت، بلکه باید آن را به‌منزله شبکه‌ای از مناسبات دانست که همواره در حال گسترش و فعالیت است. فوکو، قدرت و مناسبات آن را در روابط میان مردم یا در مرز میان طبقات اجتماعی نمی‌بیند، بلکه آن را شبکه‌ای گسترده که تا اعماق جامعه پیش رفته است و همه افراد در این شبکه کم و بیش درگیرند، می‌داند. او معتقد است که همگی در مسیر اعمال قدرت هستند. فوکو می‌گوید، قدرت همه‌جا هست چون از همه‌جا نشأت می‌گیرد.

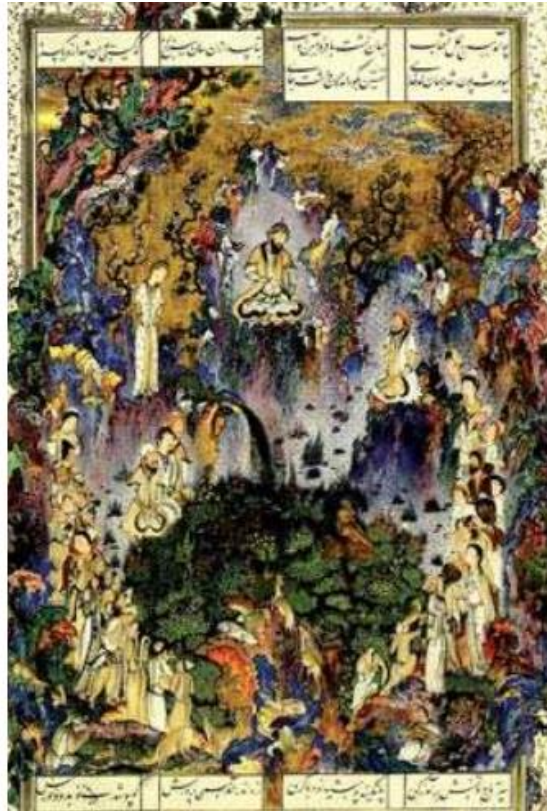
از دیدگاه فوکو، قدرت چیزی است که در مالکیت طبقه حاکمیت و یا شخص حاکم نیست؛ برعکس قدرت یک استراتژی است. قدرت نه یک نهاد و نه یک ساختار بلکه وضعیت استراتژیکی پیچیده و کثرت روابط میان نیروها است. زیرا هر جا قدرت هست، مقاومت هم هست و قدرت در واقع برای برقراری خود نیازمند وجود شمار کثیری از نقاط مقاومت است. از همین رو شرط وجود قدرت، رابطه مستمر آن با مبارزه، مقاومت و آزادی است، اما هر جا نافرمانی و مقاومت به پایان برسد، رابطه قدرت هم پایان می‌یابد (رابینو و دریفوس، ۱۳۷۹: ۲۸-۲۵).

فوکو، در خصوص مفهوم قدرت، درک سلسله‌مراتبی ساده را رد می‌کند و معتقد است قدرت یک مفهوم ساده ابلاغی از بالا به پایین و دستوری نیست؛ بلکه در شبکه‌ای از روابط درهم پیچیده، ساری و جاری است. همان چیزی که ساختار جامعه را تعیین و آن را مشروع می‌کند. قدرت در این مفهوم، ریشه در لایه‌های مختلف تعاملات اجتماعی و زبانی دارد. قدرت در اندیشه فوکو به‌شکل مویرگی مفهوم‌سازی شده است. قدرت مانند خون در شبکه مویرگی بدن به هر نقطه‌ای می‌رسد و آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد (لوکس، ۱۳۸۷: ۵۹). اسمارت اعتقاد دارد «تحلیل‌های تبارشناختی فوکو با

بررسی خصلت روابط قدرت مدرن آغاز می‌شود؛ یعنی با این پرسش که قدرت چگونه اعمال می‌شود و مسئله ملازم با آن، یعنی روابط میان قدرت و معرفت» (اسمارت، ۱۳۸۵: ۹۹-۱۰۰). این جمله فوکو که هر جا قدرت هست، مقاومت هم هست؛ نقطه شروع مناسبی برای ورود به اثر قدرت در اساطیر شاهنامه فردوسی است. از آن جاکه مفهوم قدرت از مفاهیم کلیدی اندیشه فوکو است؛ او نگرشی متفاوت به مفهوم قدرت دارد. وی بر این باور است که ارتباط تنگاتنگی میان گفتمان و قدرت وجود دارد و آرایش‌های گفتمانی با نهادها و مواضع قدرت و با قوانینی که آن‌ها را ممکن کرده‌اند، پیوند خورده و به پشتوانه آن‌ها و برای تحقق اهداف آن‌هاست که دارای اعتبارند (قهرمانی، ۱۳۹۳: ۴۳). البته روابط قدرت، هدفمند و دارای جهت است و هیچ‌گاه نباید علت درگیر شدن با معنای فاعل قدرت، از کارکرد و نحوه اعمال آن غافل بود. قدرتی وجود ندارد که جهت‌مندی و سمت‌وسو نداشته باشد (فوکو، ۱۳۸۴: ۱۵۸).

۴. ریشه‌شناسی فرهایزدی در شاهنامه و نگاره‌های آن

واژه «فره» در اوستا دارای معانی فراوانی است. پژوهشگرانی همچون نیبرگ، جکسون و بارتولومه «فره» را از ریشه اوستایی (hvar) به معنای خورشید و واژه سنسکریت (svar) به معنای آسمان، خورشید و یا نور خورشید مرتبط دانسته است. اما بیلی با رد این نظر واژه فره را از ریشه (xvar) اوستایی به معنای درک و دریافتن آورده است (قائمی، ۱۳۹۰: ۱۱۵). کیومرث، بن‌مایه اندیشه ایرانی در سه زمینه؛ دین، مردم و شاه (قدرت) است. از او به‌عنوان نخستین انسان، نخستین پیامبر و نخستین شاه، در روایت‌های ایرانی یاد شده است. اسطوره، تجسم توضیحات قدیم بشر درباره جهانی است که در آن می‌زیسته است. امروزه پیروان نظریه نشر و پراکندگی، «خاستگاه همه اساطیر را از یک سرچشمه و یک سرزمین دانست که اساطیر از آنجا به نقاط دیگر نشر یافته‌اند» (اسماعیل‌پور، ۱۳۷۷: ۵۵). اکنون باید دید کیومرث، نخستین انسان-پادشاه شاهنامه ایرانیان چگونه از اثرات قدرت فرهایزدی بهره‌مند شده است؛ زیرا قدرت از دیدگاه فوکو با قدرت پادشاهان اسطوره‌ای بسیار متفاوت است؛ از آن روی که پادشاهی مرزی بین دشمنان اسطوره یا پادشاه با کسانی که از آنان فرمان می‌برند را مشخص می‌سازد، پس بدون شک خشونت یکی از بارزترین ویژگی‌های قدرت به حساب می‌آید، اما فرهایزدی نمایانگر بخشندگی پروردگار است و با خشونت بیگانه است؛ درحالی‌که میشل فوکو اعتقاد دارد قدرت، تأثیر در زندگی بشر است، بنابراین محتاج مکانیزم اصلاح‌گر و نظام‌بخش پایداری است. در تصویر شماره ۱ بارگاه کیومرث به‌عنوان نخستین پادشاه اساطیری ایران به تصویر کشیده شده است.



تصویر ۱- نگاره بارگاه کیومرث. شاهنامه طهماسبی، دوره صفویه، مأخذ: (کنبای: ۲۰۱۱).

به اعتقاد پژوهشگران فره را می‌توان معادل خویش‌کاری یا کار خود (function) دانست (زینر، ۱۳۷۵: ۲۷۳). به عبارتی دیگر، می‌توان این‌گونه بیان کرد که هر قوم یا تباری خویشکاری ورزد و به وظایف خویش بدرستی عمل کند، فرهمند شده و به سعادت دست می‌یابد (بهار، ۱۳۷۴: ۱۲۰) از آنجایی که فره ارتباط مستقیمی با مفهوم حاکمیت دینی و مشروعیت سیاسی در ایران باستان دارد، فردوسی در شاهنامه کوشیده است، بر مبنای فر کیانی اثرات قدرت اسطوره یا پادشاه را در شاهنامه به‌نمایش بگذارد.

در اساطیر ایرانی شاهنامه حکیم توس، فره از زمان شکل‌گیری انسان همراه و همزاد او بوده است و در تکامل ازلی و غایی او نقش اساسی داشته است. زادسپرم در خلقت نخستین جفت بشر می‌گوید که پس از خلق مشی و مشیانه فره میان ایشان برآمد تا از گیاه پیکری به مردم پیکری درآمدند (زادسپرم، ۱۳۶۶: ۱۶). از نگاه سراینده شاهنامه قدرت فره‌یزدی نتیجه چنین پیوندی است که نخستین بشر (کیومرث) از آن برخوردار است؛ اما طبق استدلال فوکو، هر رابطه قدرتی بیانگر استراتژی «مبارزه بالقوه» است؛ به این معنا که سازوکارهای نسبتاً ثابتی که در جریان اعمال قدرت می‌توانند رفتارها را هدایت و نتایج را منظم و مرتب کنند، ممکن است به دست بازی آزاد واکنش‌های متخاصم از صحنه خارج شوند. به بیان دیگر، یکی از حدود هر رابطه قدرتی، رویارویی و تخصیصی است که ممکن است آن را تضعیف کند یا از میان بردارد. البته عکس این مطلب نیز صادق است، یعنی حد یک رابطه تخصیص، استقرار و تحکیم یک رابطه قدرت است، رابطه‌ای که سازوکارهای تأثیرگذاری بر کنش دیگران، جای بازی آزاد نیروها و واکنش‌ها را می‌گیرد. به این ترتیب، روابط قدرت، که مقاومت (مبارزه نافرمانی و از این قبیل) شرط لازم برای وجود آن است، در میان حد و مرزهای تخصیص و

پیروزی کامل و مطلق بر یک خصم قرار می‌گیرد که یک سوپژه دیگر هیچ‌گونه آزادی عمل نداشته باشد (اسمارت: ۱۳۸۵-۱۷۶-۱۷۴).

۴.۱. قدرت بازدارندگی فره‌ایزدی

جنبه بازدارندگی فره‌ایزدی در رویکردهای دوران معاصر ایرانیان کمتر مورد توجه قرار گرفته است اما هنگامی که نوشته‌ها و شعرهای کهن ایرانی را بررسی می‌کنیم، نگاه ویژه‌ای به این جنبه مهم شده است. به‌طوری‌که تنها داشتن خون شاهی کافی نبوده است بلکه منش پادشاه در حفظ یا دور شدن فره‌ایزد تأثیر داشته است؛ پادشاهی که ستمگر باشد فره‌ایزدی از او دور می‌شود و دیگر شایسته پادشاهی نیست. می‌توان گفت فره‌ایزدی بازدارنده ستمگری در منش ایران‌شهری بوده و این قدرت بازدارندگی فره به‌خوبی در اشعار شاهنامه بازتاب داشته است.

بر طبق نظریه فوکو، به‌جای اینکه به فرض وجود بدیهی قدرت اکتفا کند، می‌کوشد تا به تحلیل فرایندی بپردازد که طی آن روابط مترتب بر قدرت به‌وجود بیایند. او می‌کوشد تا اثرگذاری قدرت را در زیرساخت‌های یک حکومت تحلیل کند؛ بدون اینکه به مفهوم نیتش متوسل شود، نیت گفتن چیزی که همواره از مرزهای آنچه واقعاً گفته شده، فراتر می‌رود (فوکو، ۱۳۹۵: ۱۱۰-۱۰۸).

تنوع شیوه بیان اثرات قدرت اسطوره‌ها در شاهنامه به‌ویژه نظام‌مند بودن آن‌ها گواه آن است که فردوسی خود به اهمیت قدرت و اثرات آن در پردازش کار داستان‌پردازی وقوفی کامل داشته است. ماجرای نبرد کیومرث، تهمورث، هوشنگ، جمشید و فریدون با پتیاره‌ها و اهریمن دوران خویش به ما این باور را می‌دهد که بدون شک اثرات مثبت فره‌ایزدی در همراهی این اساطیر در جای‌جای شاهنامه مشهود است. در تصویر شماره ۲ دربار فریدون به تصویر کشیده شده است.



تصویر ۲: نگاره دربار فریدون، شاهنامه شاه‌طهماسب. موزه متروپولین. منبع: (ایزدی، احمدپناه، ۱۳۹۴: ۶۶)

براساس تحلیل فوکو، نظام قدرت در جهان مدرن، بسیار ریشه‌دارتر، نامرئی‌تر و اغواءکننده‌تر از قدرت در نظام‌های سنتی است و محدود به کانون‌های خاصی نیست. فوکو هدف اصلی تحلیل‌های انتقادی خود را برداشتن نقاب از چهره قدرت در جهان مدرن می‌دانست. او درصدد بود تا نشان دهد در پشت‌پرده ظاهرنمایی جامعه مدرن، خواست «سلطه و حاکم مستبد» پنهان است.

در شاهنامه، داستان به قدرت رسیدن اسفندیار که زیر نقاب گسترش دین بهی است؛ خواست‌های پنهان گشتاسب پدر و اسفندیار پسر وجود دارد. فوکو معتقد است که در نهاد‌های مدرن، فرد زیر نام حقیقت یا رهایی، تن به سلطه می‌دهد و مفهوم کلی و جهان‌گستر حقیقت، همواره مشخص، محلی و وابسته به شرایط خاص است. جامعه انسانی همواره بر نظام قدرت استوار است. سرنگون کردن یک نظام اجتماعی چیزی نیست، مگر گذار از یک نظام قدرت به نظام قدرت دیگر؛ و از آنجاکه هر قدرت، تعبیر ویژه خود را از حقیقت دارد، پس گریز از قدرت به آزادی، خوش‌خیالی محض است. این اندیشه فوکو در قرن بیستم با اندیشه فردوسی هم‌خوانی دارد و یکی از مصادیق آن را می‌توان در داستان رستم و اسفندیار دید که گذر از رستم توسط اسفندیار در لوای گسترش دین بهی گلوگیر می‌شود و رد پنهان قدرت، این اسطوره روین‌تن که دارای فره نیز هست را به نابودی می‌کشاند.

در شاهنامه گاهی قدرت و اثرات آن، چنان مخرب و تأثیرگذار می‌شود که حاصل آن غمبارترین تراژدی‌های جهان می‌گردد. فردوسی به‌خوبی در دو تراژدی (رستم و اسفندیار) و (رستم و سهراب) نبردی که در راه کسب قدرت رخ داد را به تصویر می‌کشد و شخصیت‌های داستان‌ها را بر مبنای اثرات قدرت پایه‌ریزی می‌کند. تصویر شماره ۳، نبرد رستم و سهراب را به تصویر کشیده است.



تصویر ۳- نگاره رزم رستم و سهراب، مکتب شیراز، ۹۹۷ ه.ق. منبع: (مجلسی: ۱۳۹۸).

نمونه دیگر از تبارشناسی اثرات قدرت متأثر از فره‌ایزدی در داستان گشتاسب است. پادشاهی که از اثرات قدرت و همراهی فره‌ایزدی با فرزندش نگران و از یک‌سوی دیگر، نگران قدرت بی‌نظیر رستم است. از این‌رو نخست ناچار است، مانند حاکمان خودکامه عصر امروز دست به توطئه بزند و مطابق با خواست مستبدانه خود، مردم را از داشتن پادشاهی رویین‌تن که نظر کرده زرتشت پیامبر است، محروم کند. اثرات مخرب قدرت منفی برای نگهداشت حاکمیت‌های مستبدانه همواره به مرگ قهرمانان، اساطیر و بی‌گناهان منجر می‌شود. این دیدگاه فوکو به‌خوبی در شاهنامه متجلی است که اسفندیار نگهبان دین بهی با رستم نگهدارنده و پشتیبان ایران و ایرانی در نبرد قدرت حاکمی خودکامه هر دو بازنده می‌شوند و ضرر آن در نهایت به مردم می‌رسد. فوکو معتقد است دانش و آگاهی از سرنوشت نافرجام و شوم، باز نمی‌ایستد، چراکه دانش صرفاً بازتابی از واقعیت نیست؛ بلکه حقیقتی برآمده از اثرات قدرت است و رژیم‌های معرفتی گوناگون هستند که تعیین می‌کنند، چه چیز صدق و چه چیز کذب است (یورگنس و فیلیپس، ۱۳۹۲: ۳۵). بنابراین او آگاهانه با سوژه‌ساختن یکی و ابژه‌ساختن دیگری با اعمال قدرت، نظاره‌گر اقدامات خویش می‌شود.

فوکو معتقد است که اعمال قدرت صرفاً رابطه‌ای میان افراد یا گروه‌ها ندارد؛ بلکه شیوه‌ای است که در آن برخی اعمال، اعمال دیگر را تغییر می‌دهند؛ البته چیزی به‌نام قدرت که فرض می‌شود به‌صورتی عمومی و به‌شکلی متمرکز یا پراکنده وجود داشته باشد، وجود ندارد. بلکه قدرت تنها وقتی وجود دارد که در قالب عمل درآید؛ هرچندکه در درون حوزه کاملاً متفاوتی از امکاناتی ادغام گردد که با ساختارهای دایمی ارتباط دارند و بر آن‌ها تأثیر می‌گذارند؛ قدرت ربطی به رضایت ندارد (دریفوس و رابینو، ۱۳۹۲: ۳۵۷). به این ترتیب، بدون رضایت و خواست اساطیر، قدرت شکل می‌گیرد، هرچند که گزاره‌ها حاکی از آن است که حفظ قدرت، از هر دو سوست، زیرا آن چه باعث اثرگذار بودن قدرت می‌شود و آن چه قدرت را قابل پذیرش می‌کند، این واقعیت است که قدرت صرفاً مانعی در برابر ما نیست که می‌گوید نه، بلکه از این حد در می‌گذرد و پدیده‌ها را تولید می‌کند، لذت ایجاد می‌کند، معرفت به‌وجود می‌آورد و گفتمان تولید می‌کند (یورگنس و فیلیپس، ۱۳۹۲: ۳۶). قدرت فاقد دانش و دانایی در نظر فوکو و فردوسی هر دو منجر به فاجعه می‌شود. از نظر فوکو، قدرت درواقع چیزی است که اجرا می‌شود، چیزی که بیشتر شبیه راهبرد است تا دارایی؛ در نگاه فردوسی اساطیر محمل قدرت‌هایی هستند که با کمک و همراهی فره‌ایزدی، شکل دیگر قدرت را به اجرا درمی‌آورند؛ برای مثال، وقتی جمشید ادعای خدایی می‌کند، به‌زعم خود با این کار نه‌تنها صاحب قدرت می‌شود؛ بلکه با این خودکامگی، می‌خواهد روزبه‌روز بر قدرتش افزوده می‌شود؛ و این همان چیزی است که فوکو توصیف آن چیز را «حاکمیت» می‌نامد. تحلیل این که چه کسی می‌تواند فرمان براند و برچه کسی فرمان رانده می‌شود و نیز این که به چه شیوه می‌توان فعالیت‌های کسی دیگر را شکل داد. مصداق واقعی این نوع اثر قدرت در بیشتر تراژدی‌های کوچک و بزرگ شاهنامه دیده می‌شود. زیرا قدرت بر کسانی اعمال می‌شود که در موضع انتخاب قرار دارند و اساطیر محمل قدرتی می‌شوند که به‌دست خود، سعی در نابودی خود دارند.

ساختار داستان‌های اساطیر در متن شاهنامه، حاکی از رابطه قدرت در اندیشه فوکو است که به‌نوعی منجر به درک مفهوم نیت اسطوره-پادشاه در داستان‌های شاهنامه می‌شود، همان نیتی که از مرزهای اخلاقی انسان فراتر می‌رود؛ گزاره‌هایی که نه تنها اسطوره را از حیث فیزیکی بدل به یک ابر انسان (غیرعادی) می‌کند، بلکه او را از حیث ایدئولوژی هم فراتر از اندیشه یک انسان عادی قرار می‌دهد؛ اساطیر شاهنامه ابرقدرتمندانی هستند که هم دارای نیروی جسمانی و هم دارای نیروی ذهنی و روحانی می‌باشند، همراهی قدرت فره‌ایزدی با این ابرانسان‌های خارق‌العاده باعث می‌شود تا گاهی با فراموشی ایدئولوژی‌های آیینی از قدرت بی‌حد خود، مغرور شده و اقداماتی انجام دهند که منجر به نابودی آن‌ها شود. مهم‌ترین مصداق این بیان اسطوره جمشید جم است.

در به قدرت رسیدن اساطیر شاهنامه فره‌ایزدی همراهی و نقش مستقیم دارد. همچنین در نابودی آنان در اثر موج منفی قدرت که غرور و خودکامگی در آن بیشترین بسامد را دارد، بازهم فره‌ایزدی اسطوره یا پادشاه را رها می‌کند و در این مواقع رد اثرات قدرت بخوبی نمایان است. اگر اثرات قدرت فره در زندگی اساطیر نمایان نبود، هرگز تغییر و دگرگونی که با یاری او در داستان پی‌ریزی می‌شود؛ در داستان پیش نمی‌آمد؛ زیرا این رابطه شبکه‌وار و توالی رویدادها است که با نظمی از پیش حساب‌شده، ارائه می‌شود (فوکو، ۱۳۹۲: ۲۴۱). بنابراین قدرت توأم با دانش است که اثرات مثبت برجای می‌گذارد و در این نگاه فردوسی و فوکو مشترک هستند.

۴.۲. فره‌ایزدی و مفهوم جامعه‌شناختی آن در شاهنامه فردوسی

ماهیت فره‌ایزدی در شاهنامه را می‌توان به سه دوران تقسیم کرد: دوران اسطوره‌ای، دوران پهلوانی و دوران تاریخی، و نکته مورد توجه اینکه فره‌ایزدی با اشکال متناسب با هر سه دوره در شاهنامه جلوه می‌نماید: در دوره اسطوره‌ای، فره‌ایزدی مانند هاله‌ای مرئی گرداگرد شاهان در تجلی است. همچنان‌که در مورد کیومرث، نخستین شاه دوره اسطوره‌ای آمده:

همی تافت از تخت شاهنشاهی چو ماه دو هفته زسرو سهی
(فردوسی، ۱۳۸۵: ۲۳)

و در مورد طهمورث دیوبند می‌خوانیم:

چنان شاه پالوده گشت از بدی که تأیید از او فره‌ایزدی
(همان: ۲۶)

پس از چیره گشتن طهمورث بر دیوان، فردوسی چنین می‌سراید:

منم آنکه با فره‌ایزدیست همم پادشاهی و هم موبدیست
(همان)

این هاله ساطع، به‌ویژه در هنگامه افول حکومت‌ها با هرج‌ومرج ناشی از بلایای طبیعی و مصایب اجتماعی، راهنمای جویندگان به شاه آینده نیز بوده است. در بررسی شاهنامه می‌بینیم که رستم از همین طریق کی‌قباد را یافت و هم از طریق ساختار فره‌ایزدی بود که گیو پسر گودرز پس از هفت سال جست و جو کیخسرو و پسر سیاوش را شناخت:

ز بالای او فره‌ایزدی پلید آمد و رایست بخردی
(همان: ۱۷۶)

براساس اسطوره‌شناسی ایرانی، شاه عادل که با تأیید الهی، حکومت می‌کند نه تنها مرکز نظام و سیاسی است، بلکه صاحب گونه‌ای ولایت تکوینی فعال نیز می‌باشد.

چنان دان که آرام گیتیست شاه چو نیکی کنی او دهد پایگاه
(همان: ۵۶۸)

و یا:

جهان را دل از شاه خندان بود که بر چهر او فر یزدان بود
 (همان)

در دوران اسطوره‌ای شاهنامه، شاهان صاحب فرهایزدی صاحب کرامات و فتوحات فراوان بودند. به روایت شاهنامه، چهارشاه نخست دوره اسطوره‌ای کیومرث، هوشنگ، طهمورث و جمشید با استفاده از فره خود، حیوانات وحشی را اهلی کردند، آتش را کشف کردند، زراعت را بنیاد نهادند، هنرهایی از قبیل آشپزی، خط و ذوب فلزات را به مردمان آموختند و نظام اجتماعی طبقات و مراتب را بنا کردند. در دوره‌های مابعداساطیری شاهنامه، فرهایزدی جنبه تکوینی و طبیعی خود را به تدریج از دست داده، کارکردی و آزمودنی می‌شود. در دوره‌های پهلوانی و تاریخی، فرهایزدی بیشتر از طریق برکت کردار و رویکرد بخت و اقبال شناخته می‌شود.



تصویر ۴- نگاره دربار جمشید. منسوب به سلطان احمد. شاهنامه شاه طهماسبی. دوره صفوی. مأخذ: (آژند: ۱۳۸۴).

به‌عنوان مثال، نخستین پادشاه بزرگ شاهنامه، جمشید، پس از سیصدسال حکومت که در طی آن قحطی، مرض و حتی مرگ از ایران زمین رخت بریست، سرانجام دچار نخوت و غرور شد و ادعای خدایی کرد:
 چو این گفته شد فر یزدان او گسست و جهان شد پر از گفتگو
 (همان: ۲۸)

فوکو معتقد است که قدرت، انسان‌ها را به افراد موردنظر خود بدل می‌کند. به‌نظر فوکو، قدرت تصاحب یا تفویض نمی‌شود، قدرت سرزمینی نیست که بتوان آن را تسخیر کرد یا بر طبق قرارداد به کس دیگری انتقال داد، برعکس؛ باید قدرت را به‌منزلهٔ تناسب قوای چندلایه، چند بُعدی با تکتیری از مانورها، تکنیک‌ها، رویه‌ها و راهکارها دانست. این دیدگاه فوکو در شاهنامه بازتاب عینی دارد و اثرات قدرت مبتنی بر تغییر رفتار شاهانه در سه اسطوره- پهلوان نمایان می‌شود که در زمان حیات و حکومتشان فره ایزدی را از دست دادند؛ اول کیکاووس به سبب بدبینی، کژداوری و کهنسالی، دوم طوس به سبب شکست ایرانیان در نبرد با تورانیان و سومی هم نوذر به سبب کاهلی و کژ خلقی. در شاهنامه و ساختار تبارشناسی آن از دست‌دادن اثرات قدرت فره‌ایزدی چنین آمده است:

همه سوخت آباد و بوم و درخت	بر ایرانیان بر شد این کار سخت
ز باران هوا خشک شد هفت سال	دگرگونه شد بخت و برگشت حال
ز کاووس فر شاهی دور ماند	بشاهی بر او آفرین کی نخواند.

(همان: ۱۷۵)

در مورد طوس، نیز فردوسی چنین سروده است:

نزید بر ایشان همی تاج و تخت	بیابد یکی شاه پیروزبخت
که باشد برو فره ایزدی	بنا بد زگفتار او بخردی

(همان: ۶۵۷)

علاوه بر پهلوانان و اشراف زادگان، موبدان نیز نقش عمده‌ای در ترمیم اثرات قدرت فره‌ایزدی در شاهان داشته‌اند:

که بایست اکنون ز تخم کیان	نشان داد موبد به ما فرخان
به تخت کئی بر کمر در میان	یکی شاه بافر و بخت و جوان

(همان: ۳۶)

هرچند شاهان به دلایل طبیعی مانند مرگ و کبر سن، یا اختیاری، از قبیل عصیان و کاملی در معرض خطر از دست دادن فره خویش هستند، فره‌ایزدی ایشان همواره به یکی از خویشان دور یا نزدیک ایشان درمی‌گذرد. مثلاً هرچند فریدون پسر آبتین و فرانک نواده دختری دوری از جمشید بود:

جهاندار با فر جمشید بود	بکردار مانند خورشید بود
-------------------------	-------------------------

(همان: ۳۴)

در شاهنامه گذار فره از پدر به پسر نیز نمود دارد. برای مثال از فریدون به ایرج، و از او به منوچهر است که پس از انتقام از دو عموی یاغی و ستم‌پیشه به خود بالید و می‌گوید:

سر تاجداران شکار منست	همم دین و هم فره ایزدست
-----------------------	-------------------------

(همان: ۴۴)

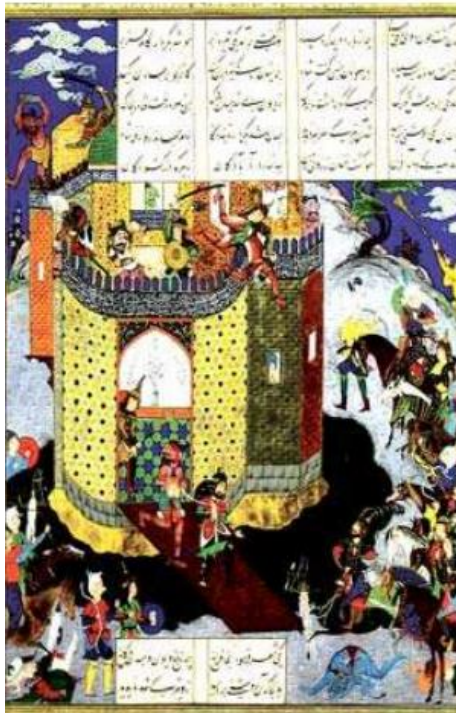
بنابراین در دوره‌های پهلوانی و به‌ویژه تاریخی شاهنامه هرچند حضور فره هنوز از طریق رؤیا و کشف و شهود و سایر آیات و نشانه‌ها آشکار می‌شود، اثبات آن موکول به فتوحات، اقبال و همت عالی فرد صاحب فره است. گذشتن فریدون از ارون‌درد سیلابی و گذار کیخسرو از جیحون پرتلاطم بدون استفاده از کشتی نشان فره‌ایزدی دانسته شده:

به جیحون گذر کرد کشتی نجست	بفر کیان و برای درست
چو شاه فریدون کز ارون‌درد	گذشت و نیامد به کشتی فرود

ز مردی و از فره‌ایزدی از او دور شد چشم و دست بدی
 (همان: ۳۱)

همچنین از آنجاکه کیخسرو بر تخت شاهی رقیبی فریبرز نام داشت، به دستور کاووس هر دو را به دژ اهریمنی بهمن در اردبیل بردند:

بین تا ز هر دو سزاوار کیست که با برز و با فره‌ایزدی است
 (همان: ۴۲)



تصویر ۵: نگاره قلعه بهمن. شاهنامه طهماسبی. منسوب به سلطان محمد. دوره صفوی. مآخذ: (آزند: ۱۳۸۴)

کیخسرو بر در جادو چیره گشت و آتشکده آذرگشسب را در آنجا بنا کرد و سرانجام:
 بشاهی بر او آفرین خواندند همه زر و گوهر برافشانند
 بدان پایه کاووس خواند آفرین بر آن خوب دیدار و آن فر و دین
 (همان: ۵۱)

باتوجه به آنچه آمد، قدرت فره‌ایزدی و اثرات آن چنان تأثیرگذار است که فره‌ایزدی شرط حکومت مؤید قرار می‌گیرد و گاهی به سبب ناپایداری ذاتی خود حکومت را بی‌ثبات می‌کند. این امر، نه تنها فلسفه سیاسی غرب و اسطوره‌شناسی ایرانی بلکه در جامعه‌شناسی سیاسی مدرن نیز وجود دارد.

نظام‌های سیاسی، تنها به زور سرنیزه تداوم نمی‌یابند و باید به ناچار به گونه‌ای «قدرت مشروع» متکی باشند. در این میان، بنابه تعریف، سلطه مبتنی بر «اقتدار کاریزمایی» ذاتاً ناپایدار و مصداق دولت مستعجل بوده برای پایدار شدن ناچار است خویش را در سلطه مبتنی بر انواع اقتدار مشروع دیگر یعنی «اقتدار سنتی» مستحیل نماید. فره‌ایزدی نیز که مصداقی از اقتدار کاریزمایی است، امری است ناپایدار و فرار. یعنی آن که به دستش می‌آورد می‌تواند نگاهش دارد،

بر آن بیافزاید، از آن بکاهد و با یک‌باره آن را از دست بدهد. بدین جهت اثرات قدرت فرہ‌ایزدی قادر به پشتیبانی مشروعیت درازمدت یک نظام سیاسی نخواهد بود. به عبارت دیگر، همچنان که میشل فوکو نیز با این نظر همداستان است. به گواهی ابیات شاهنامه، بی‌ثباتی زاده از فرسایش، گسست ناگهانی و گذار پیش‌بینی ناپذیر فرہ، حکومت و قدرت متکی به آن را ذاتاً ناپایدار و آماج دوران‌های هرج و مرج و استبدادی می‌کند. نمونه این اتفاقات در داستان‌های شاهنامه مشهود است.

۵. فرہ‌ایزدی و مشروعیت قدرت در ساختار سیاسی و اجتماعی

با نگاه به تبارشناسی قدرت فرہ‌ایزدی و اثرات آن، مشخص است که معمولاً مبنای حقانیت و مشروعیت پادشاهان ایران باستان فرہ‌ایزدی بوده است. فردوسی تحت تأثیر روایت‌های شفاهی و خدای‌نامه‌های برجامانده از دوران باستان این تأثیر را در ابیات شاهنامه به تصویر کشیده است. در اندیشه ایران‌شهری، شاه آرمانی دارای فرہ‌ایزدی است و به‌عنوان انسان خداگونه، نماینده و برگزیده خدا بر روی زمین است. همچنین نماینده طبقات و اصناف مردم، تبلور نهادهای سیاسی و اجتماعی و ضامن بقای آن‌ها بود. فرّ یا فرّہ نیز فروغ ایزدیست که از سوی اهورا مزدا به پیامبر یا رهبر بخشیده می‌شد. از پرتو این فروغ است که کسی به پادشاهی می‌رسد و برازنده تاج و تخت می‌شود. فرّہ‌ایزدی مهم‌ترین جلوه مشروعیت دینی و سیاسی شاهان است. اما از دیدگاه فوکو، قدرت چیزی است که در مالکیت دولت، طبقه حاکمه و یا شخص حاکم نیست، برعکس قدرت یک استراتژی است. قدرت نه یک نهاد و نه یک ساختار، بلکه وضعیت استراتژیکی پیچیده و کثرت روابط میان نیروها است. به عبارت دیگر، شبکه روابط قدرت در عین حال همواره با مجموعه‌ای از اشکال مقاومت است. برطبق تحلیل فوکو قدرت تنها بر روی افراد آزاد و اعمال آن‌ها اعمال می‌شود و آنان را برمی‌انگیزد تا از میان گزینه‌های مختلف دست به انتخاب بزنند. نکته مهم‌تر این که بازخورد اثرات فرہ‌ایزدی در سراسر شاهنامه به چشم می‌خورد. نمونه‌هایی از این بازخورد در شاهنامه پنین است:

بگفتند این فرہ‌ایزدی است	نه از راه کژی و نابخردی است
همش داد و هم دین و هم فرهی	همش تاج و هم تخت شاهنشهی

(همان: ۲۳۱)

یا در داستانی دیگر از شاهنامه گیو به کیخسرو می‌گوید که چون تو «فرہ‌ایزدی» داری می‌توانی بدون کشتی از آب بگذری و ماراهم با خود ببری:

به شه گفت گیو: ار تو کیخسروی	نبینی از این آب جز نیکویی
جهانی سراسر شد او را رهی	که باروشنی بود و با فرهی...
به بد، آب را کی بود بر تو راه	که با فر و برزی و زیبای گاه

(همان: ۲۹۳)

در داستان جانشینی کیکاوس، توس فریبرز را پیشنهاد می‌کند، اما گودرز در پشتیبانی از جانشینی کیخسرو اشاره به داشتن فرہ‌ایزدی کیخسرو دارد، و قدرت آن لازمه پادشاهی است. به این ترتیب، برای حقانیت و مشروعیت پادشاهی؛ شرط اول داشتن فرہ‌ایزدی و شرط دوم، داشتن اصل و نژاد است. این شروط در شاهنامه مشهود و اصل اساسی داشتن فرہ‌ایزدی با حکم الهی است که بدون آن تبار هم کفایت نمی‌کند. با نگاه به شاهنامه و کتب قدیمی باستان دو نکته مهم درباره تبارشناسی فرہ‌ایزدی و اثرات قدرت آن وجود دارد، یکی اینکه داشتن فرہ‌ایزدی از ویژگی‌های پادشاهی در

میان همه اقوام است و دیگر اینکه، یزدانی که فره را به شاهان می‌دهد یزدان یک قوم و یک آئین نیست، بلکه یزدانی است که هر قوم با هر آئینی می‌پرستد. فوکو هم در بیان روابط قدرت بر موارد زیر تأکید می‌کند که این روابط ریشه در اعماق و لایه‌های جامعه دارند و نمی‌توان آن‌ها را صرفاً در روابط بین دولت و شهروندان یا در مرزهای بین طبقات اجتماعی جست‌وجو کرد.

روشن است که پادشاه در شاهنامه دارای فره‌ایزدی است. چون شاه برگزیده خداست؛ مسئولانه بر مردمانش حکومت می‌کند و به این اعتبار، مشروعیت قدرت او ناشی از داشتن فره‌ایزدی است؛ بدیهی است که در چنین مقامی باید منشاء و سرچشمه‌داری و مقام و قدرت اجتماعی خلایق باشد. به عبارتی حرف او قانون است. از بطن شاهنامه چنین برمی‌آید که فره‌ایزدی و اثرات قدرت آن به دو طریق از دست شاه می‌رفت؛ یکی تمرد مستقیم در برابر پروردگار، یعنی ادعای خدایی کردن پادشاه - اسطوره؛ و دیگری تمرد غیرمستقیم در برابر خدا، یعنی ظلم و ستمکاری بر مردمانی که پادشاه یا اسطوره بر آنان حکومت می‌کرد. مشهورترین نمونه مورد اول (ادعای خدایی) تمرد جمشید است که فردوسی چنین می‌گوید:

چنین گفت با سالخورده مهان
گر آیدون که دانید من کردم این
چو این گفته شد فریزدان از اوی
که جز خویشان را ندانم جهان
مراخواند باید جهان آفرین
گسست و جهان شد پراز گفتگوی
(همان: ۲۸)

و مثال دوم در مورد روی برگردانیدن مردم از پادشاه به دلیل غرور و ستمگری و ناسپاسی است:

چه گفت آن سخنگوی بافر و هوش
به یزدان هر آنکس که شد ناسپاس
چو خسرو شوی بندگان را بکوش
بدلش اندر آیدز هر سو هراس
(همان)

در ایران باستان، پادشاهی موهبتی الهی بود که خدا به برگزیدگان خود اعطاء می‌کرد. پادشاه وجهه و مقام فوق‌بشری داشت. در اروپای قرون وسطی فئودال‌ها مالک مطلق ملک خود بودند و در آن محدوده فرمانروایی داشتند. شاه در آن زمان مقام و منزله بزرگ‌ترین فئودال کشور را داشت. قدرت شاه، استبدادی یا خودکامه نبود؛ یعنی منوط و مشروط به قوانین اساسی اغلب ننوشته، اما قرص و محکم و ظاهر زوال‌ناپذیری بود. در اوستا، از فره آریایی، و فره کیانی بسیار یاد می‌شود. پورداوود این فر را وجه ملی مفهوم فره می‌داند (پورداوود، ۱۳۴۷: ۳۱۵/۲). در بندهش آمده که فره ناگرفتنی هرمزدا فریده متعلق به آسرون‌ها (روحانیان) است (دادگی، ۱۳۶۹: ۱۰۹). دین نیز نسبت نزدیکی با فره دارد؛ فری که می‌تواند منبع فر دین‌یاران و شاهان دینی باشد:

بر آیین شاهان پیشین رویم
همان از پس فره و دین رویم
(فردوسی، ۱۳۸۵: ۶۷۹)

قدرت پهلوانی و بزرگی نیز از زمینه‌های تابش فره است. در شاهنامه، پهلوانانی چون رستم و گودرز از این قدرت بی‌نظیر فره برخوردارند:

چنین گفت کان فر آزادگان
سپهدار گودرز کشوادگان
بر او آفرین کرد شاه جهان
که بیشی ترا باد و «فر مهان»
(همان: ۶۷)
(همان: ۹۱)

فردوسی در زادن رستم به فرهمندی گوهر وجودی او اشاره می‌کند:

بخندید از آن بچه سرو سهی بدید اندر او فر شاهنشهی
(همان: ۷۴)

بی‌تردید، مهم‌ترین فره در شاهنامه، فره کیانی است. تجسم نیروی درخشان همین فره کیانی در چهره شاه برگزیده، الگوی شاه - موبد را تشکیل می‌دهد؛ الگویی برآمده از فرکیانی که در فرهنگ اساطیری ایران، نقطه ثقل دینی - سیاسی این مفهوم است. شاه - موبد، شاهی است که تنها پادشاه نیست، بلکه پیشوایی دینی و سرپرستی دین اهورایی را نیز بر عهده دارد. این مأموریت الهی نخست بار به جمشید واگذار می‌شود. همچنین از نشانه‌های تفویض اثرات قدرت فره‌ایزدی حق حاکمیت به شاه از جانب خداوند است و یکی از ویژگی‌های اصلی الگوی شاه - موبد نیز همین است. فردوسی، این تفویض را از زبان جمشید، چنین بیان می‌کند:

منم گفت با فره ایزدی همم شهریاری و هم مویدی
بدان را ز بد دست کوتاه کنم روان را سوی روشنی ره کنم
(فردوسی، ۱۳۸۵: ۲۹)

یکی دیگر از کامل‌ترین نمونه‌های شاه - موبد را در شاهنامه، کیخسرو است که برترین گوهر و «فر تمام» دارد:

ز فر تمامی و نیک اختری ز شاهان به هر گوهری برتری
(همان: ۱۷۶)

فره، یاری‌گر اصلی و قدرت حقیقی شاه - موبد است؛ او به یاری همین فره کیانی، به انتظام جهان دست می‌زند. این همان نظمی است که فوکو در نظریه قدرت خود به آن می‌پردازد. به گمان کاسیرر، در باور اساطیری انسان به محض این که ابزاری را که در واقع مصنوع تمدن خود او بود به کار می‌گرفت، هرگز بدان مانند یک چیز دست‌ساخته، اندیشیده و تولید شده نگریست، بلکه آن را هدیه‌ای از عرش می‌دانست (کاسیرر، ۱۳۶۷: ۱۱۶).
طهمورث نیز یکی از نموده‌های انسان تمدن‌ساز شاهنامه که رشتن پشم، بریدن و دوختن جامه و اهلی کردن درندگان و پرندگان را به آدیان می‌آموزد و از همه مهم‌تر، پس از نبرد با دیوان، خط را از آنان فرا می‌گیرد، به یاری همین نیرو (فر) بدین پیروزی‌ها دست می‌یابد:

شدند انجمن دیو بسیار مر که پردخت مانند از و تاج و فر
به فر جهاندار بستش میان به گردن برآورد گرز گران
(همان: ۲۳)

در دینکرد نیز هوشنگ، به یاری فره دوسوم دیوان مازندرانی را نابود می‌کند. همچنین جمشید نیز یکی از الگوهای انسان تمدن‌ساز است. تخصصی شدن کارها، نشانه‌ای از تکامل مدنیت در زندگی اجتماعی در دوران درخشان جمشید است؛ نقشی که او به مدد اثرات قدرت نیروی فره‌ایزدی برعهده گرفته است:

کمر بست با فر شاهنشهی جهان گشت سرتاسر او را رهی
زمانه بر آسود از داوری به فرمان او دیو و مرغ و پری
(فردوسی، ۱۳۸۵: ۲۸)

باتوجه به ارتباط روشن میان فر و حق الهی حاکمیت در جهان باستان، اسطوره فر را می‌توان شالوده قدرت دینی و سیاسی پادشاه در جهان بینی کهن به شمار آورد. اسطوره فر همچنین با مفهوم «کاریزما» قابل مقایسه است؛ اصطلاحی

که در مسیحیت به نفوذ یا قدرت مشروعی اطلاق می‌گردید که روح‌القدس به برخی افراد مقدس عطا می‌کرد. اصطلاح فره یا کاریزما، به عنوان نوعی مفهوم حق الهی و مشروعیت فرا قانونی در سیاست نیز راه یافته است. اسطوره فره‌ایزدی و کاریزما از منظر تبارشناسی، با اسطوره مانا قابل مطابقت است (قائمی، ۱۳۹۰، ۱۳۰). از جمله اثرات قدرت فره‌ایزدی در شاهنامه می‌توان به تخت‌جمشید، همان تختی که به‌وسیله دیوان به آسمان می‌رود و جمشید، به فرکیانی آن را ساخته است اشاره کرد:

به فر کیانی یکی تخت ساخت چه مایه بدو گوهر لندر نشاخت...
 چو خورشید تابان، میان هوا نشسته بر او شاه فرمانروا
 (فردوسی، ۱۳۸۵: ۲۷)

ذکر این نکته ضروری است که روابط و اثرات قدرت از دیدگاه فوکو با قدرت پادشاهی متفاوت است. قدرت در نظر فوکو، هرگز امری بیرونی یا وابسته به اقتصاد نیست. در نظر او «قدرت همه چیز است، همه چیز را خلق می‌کند؛ واقعیت، قلمرو و حدود و ثغور موضوع، نحوه کاربرد مفهوم صدق یا حقیقت، حتی خود حقیقت نیز بدون تردید یکی از صور قدرت است» (آقاگل زاده، ۱۳۸۵: ۱۴۵). می‌توان گفت در هر گفتمانی که قدرت مسلط است، حقیقت خاص خویش را می‌سازد و مشروعیت دارد. از دیدگاه فوکو، قدرت از این جهت مطرح می‌شود که سوژه را درگیر می‌کند و به تولید حقیقت سوژه و ساماندهی آن می‌پردازد. در بحث فوکو قدرت، نه به‌شکل مستقیم، بلکه از طریق بررسی سوژکتیویته و رابطه آن با قدرت مطرح می‌شود.

۶. اوج قدرت اساطیر با تاثیر فره‌ایزدی

نزد فوکو، هیچ‌کس نمی‌تواند از قدرت بگریزد. ردپای قدرت را نمی‌توان تنها در یک فرد، پادشاه، حکومت یا دیکتاتور جست‌وجو کرد. قدرت در همه سطوح و زوایای اجتماعی پخش و گسترده است. بنابراین برداشت فوکو از قدرت، از یک‌سو فلسفه تاریخ را زیر سؤال می‌برد و از سوی دیگر، تجزیه‌وتحلیل او از ذات قدرت از راه تفسیر تاریخی، یکسره بدیع و تازه است.

فراه‌ایزدی حقیقتی متعالی است که به شاهان خاص تعلق می‌یابد و قدرت را در آنان به کمال می‌رساند. فره از مهم‌ترین نمودهای قدرت - حقیقت در نظام گفتمانی است. در واقع، قدرتی روحانی است که به حقیقت سیاسی - شاه - عینیت بیرونی می‌بخشد. کامل‌ترین نمونه‌های شاه - موبد را در اساطیر ایرانی در چهره جمشید و کیخسرو می‌بینیم. فردوسی این خویش‌کاری را در قالب یک تک‌گویی کاریزماتیک، که با نیروی فره‌ایزدی مرتبط است، از زبان جمشید چنین بیان می‌کند:

منم گفت با فره‌ایزدی همم شهریاری و هم موبدی
 بدان را ز بد دست کوتاه کنم روان را سوی روشنی ره کنم
 (فردوسی، ۱۳۸۵: ۲۸)

در حقیقت، نیروی فره حد واسطی میان مینو و گیتی، عالم مثالی و مادی، و خدا و انسان است که روان رشدیافته بشر را به قدرت لایزال الهی متصل می‌کند. این مفهوم در حاکمیت دینی عصر ساسانی برجسته می‌شود و به اهرم نیرومندی برای تثبیت و حفظ قدرت سیاسی عاری از خشونت پادشاه تبدیل می‌شود. نیروی فره صرفاً به حاکمیت بر گروه‌های انسانی محدود نمی‌شود، زیرا نشانه‌هایی از همراهی طبیعت با شاه فرهمند را نیز در پی دارد. به‌همین دلیل در چنین فرهنگی بدشگونی روزگار، حتی خشکسالی و بلاهای طبیعی و خشم گیتی، می‌تواند با کژروی پادشاه تفسیر شود، و بالعکس، شگون

روزگار و فراخی نعمت، حتی با خاستگاه‌های طبیعی، به تأثیر داد حاکمان در نظام کیهانی نسبت داده شود؛ زیرا شاه با حقیقتی روحانی (فره) به قدرتی سیاسی دست یافته است (قائمی، ۱۳۹۰: ۱۴۴).

نتیجه‌گیری

معمولاً شاهنامه به‌عنوان متنی تاریخی معرفی می‌شود که دربارهٔ تاریخ ایران باستان اطلاعات خوبی می‌دهد، اما با احتساب نظریات نیچه و فوکو شاهنامه قطعاً متنی تبارشناسانه است نه تاریخی؛ زیرا خیلی از نظریات این بزرگان علوم اجتماعی در شاهنامه می‌توان یافت؛ اول اینکه مسئله مهم در شاهنامه تبار ایرانی و انحطاط یافتن آن است و دوم به نگاهش به تاریخ فرادستانه است نه فرودستانه. در شاهنامه نشان‌چندانی از مردم عادی نمی‌بینیم زیرا شاهنامه روایت کردارها و گفتارهای دو طبقه است که تحت تأثیر قدرت در فکر دفاع و جنگ در راه ایران است. تبارشناسی علاوه بر اینکه رد و اثر قدرت را دنبال می‌کند و پیگیر پیامدهای آن است؛ ردپای اثرات نیاکان را نیز پیگیری می‌کند. در شاهنامه قلمرو اعمال قدرت فرہ‌ایزدی در زندگی اساطیر مشهود است؛ زیرا قدرت فره و اثرات آن ابزاری می‌شود برای مشروعیت‌بخشیدن به قدرت اساطیر و شاهان شاهنامه. بنابراین قدرت سیاسی در ظاهر، پوششی از ملاحظت و خیرخواهی در بردارد، اما در باطن شوم و منفعت طلب است؛ براساس دیدگاه فوکو اسطوره، هدف و نشیمن گاه اصلی قدرت با همراهی فره است، قدرت باید از سوی او به ظهور برسد، بنابراین او تبدیل به ابزار قدرت می‌شود نه صاحب قدرت؛ وقتی این ابزار از مسیر خارج شود فره از او جدا می‌شود. در دیدگاه فوکو هیچ قدرتی بدون دانش و هیچ دانشی بدون قدرت وجود ندارد.

فردوسی اما دانش را معادل آگاهی و دانایی می‌داند و فره را لایق اسطوره و پادشاه دانا و اهورایی می‌شناسد و در ابیات شاهنامه، اساطیر و پادشاهان تازمانی که بر مدار دانش و آگاهی و دانایی گام بردارند، از اثرات قدرت فره برخوردارند. از دیدگاه فوکو تبارشناسی قدرت دو بازوی مهم دارد؛ یکی تحلیل مبداء و دیگری تحلیل پدیداری. مبداء فره ایزدی در شاهنامه آفرینش به‌دست اهورامزداست و و پدیداری آن در سطح عملکرد اساطیر که به‌وسیلهٔ نبرد نیروهای خیر و شر مشخص و تبیین می‌شود.

منابع

کتاب‌ها

- آقاگل‌زاده، فردوس. (۱۳۸۵). تحلیل گفتمان انتقادی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- آموزگار، ژاله. (۱۳۷۴). تاریخ اساطیری ایران. تهران: سمت.
- آموزگار، ژاله. (۱۳۹۰). زبان، فرهنگ، اسطوره، تهران: انتشارات معین.
- استروس، لوی. (۱۳۸۱). اسطوره و معنا، ترجمه شهرام خسروی، تهران: نشر مرکز.
- اسمارت، بری. (۱۳۸۵). میشل فوکو، ترجمه چاووشیان وجوافشانی، تهران: نشر کتاب آمه.
- اسماعیل‌پور، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). «اسطوره کیخسرو در شاهنامه»، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- بلعمی، ابوعلی. (۱۳۴۱). تاریخ بلعمی، تصحیح محمدتقی بهار، محمد گنابادی، تهران: زوار.
- بویس، مری. (۱۳۷۵). تاریخ کیش زرتشت، ترجمه همایون صنعتی زاده، نشر توس: تهران.
- بهار، مهرداد. (۱۳۷۶). از اسطوره تا تاریخ، گردآورنده ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: نشر چشمه.
- پور داوود، ابراهیم. (۱۳۷۷). یشت‌ها. تهران: اساطیر.
- خالقی، احمد. (۱۳۸۵). زبان، قدرت و زندگی روزمره. تهران: نشر گام نو.
- دادگی، فریخ. (۱۳۶۱). بندهشن. ترجمه: مهرداد بهار. تهران: نشر توس.
- دریفوس، هیوبرت و رابینو، پل. (۱۳۷۶). میشل فوکو، فراساختارگرایی و هرمنوتیک. ترجمه: حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- رحیمی، مصطفی. (۱۳۶۹). تراژدی قدرت در شاهنامه. تهران: انتشارات نیلوفر.
- روزن‌بام، هایدی. (۱۳۶۷). خانواده به منزله ساختاری در مقابل جامعه. ترجمه: محمد صادق مهدوی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- زادسپرم. (۱۳۶۶). گزیده‌های زادسپرم، ترجمه: محمدتقی راشد محصل، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- زینر، رابرت چارلز. (۱۳۷۵). زروان یا معمای زرتشتی‌گری، ترجمه: تیمور قادری، تهران: انتشارات فکر روز.
- شرت، ایون. (۱۳۸۷). هرمنوتیک، تبارشناسی و نظریه انتقادی از یونان باستان تا قرن بیست و یکم. ترجمه: هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۵). شاهنامه، طبق نسخه ژول مل. تهران: انتشارات الهام.
- فوکو، میشل. (۱۳۹۰). دیرینه‌شناسی دانش. ترجمه: نیکو سرخس و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل. (۱۳۸۱). نیچه، تبارشناسی و تاریخ. ترجمه: نیکو سرخوش و جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- قهرمانی، مریم. (۱۳۹۳). ترجمه و تحلیل انتقادی گفتمان رویکرد جامعه‌شناختی. تهران: نشر علم.
- کاسیرر، ارنست. (۱۳۶۷). زبان و اسطوره. ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: نشر قطره.
- کریستن سن، آرتور. (۱۳۸۹). نخستین انسان و نخستین شه‌ریار، ژاله آموزگار. تهران: نشر چشمه.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۸). رؤیا، حماسه، اسطوره. تهران: انتشارات نشر مرکز.
- کچوئیان، حسین. (۱۳۸۲). فوکو و دیرینه‌شناسی دانش. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مینوی خرد. (۱۳۷۹). ترجمه احمد تفضلی. تهران: توس.
- وارنر، رکس. (۱۳۸۶). دانشنامه اساطیر جهان. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران: اسطوره.
- وکیلی، شروین. (۱۳۸۹). اسطوره‌شناسی پهلوانان ایرانی. تهران: انتشارات پازینه.

یارشاطر، احسان. (۱۳۷۳). «تاریخ ملی ایران». تهران: انتشارات امیرکبیر.

یورگنس، ماریان و فیلیپس، لوئیز. (۱۳۹۲). نظریه و روش در تحلیل گفتمان، چاپ سوم، ترجمه: هادی جلیلی، تهران: نشر نی.

هینلز، جان. (۱۳۶۸). شناخت اساطیر ایران. ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار. تهران: چشمه.

مقالات

قائمی، فرزاد. (۱۳۹۰). «تحلیل انسان شناختی اسطوره فره و کارکردهای آن در شاهنامه و اساطیر ایران». فصلنامه جستارهای ادبی، شماره ۳، صص ۱۱۳-۱۴۸.

فوکو، میشل. (۱۹۷۱). «قدرت». ترجمه: عزت‌الله فولادوند، مجله نگاه نو، شماره ۱۷، صص ۶۰-۴۵.

نوابخش، مهرداد و کریمی، فاروق. (۱۳۸۸). «واکاوی مفهوم قدرت در نظریات میشل فوکو». فصلنامه مطالعات سیاسی، دوره ۱، شماره ۳، صص ۴۹-۶۴.